

دکتر محمدحسین مهدوی

استاد دانشگاه - سرپرست لغت نامه محمد ا

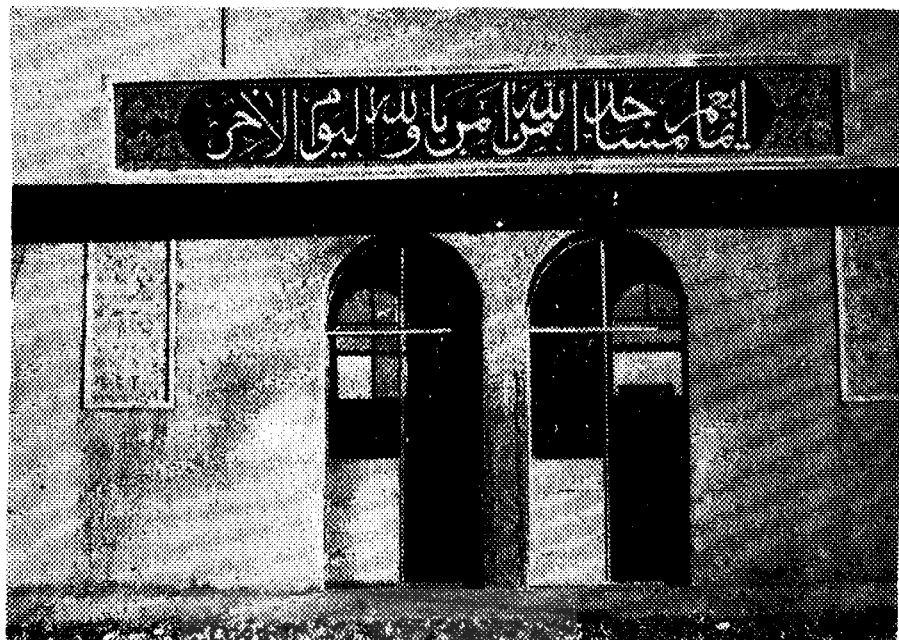
چند هفته در کسور اردن

-۲-

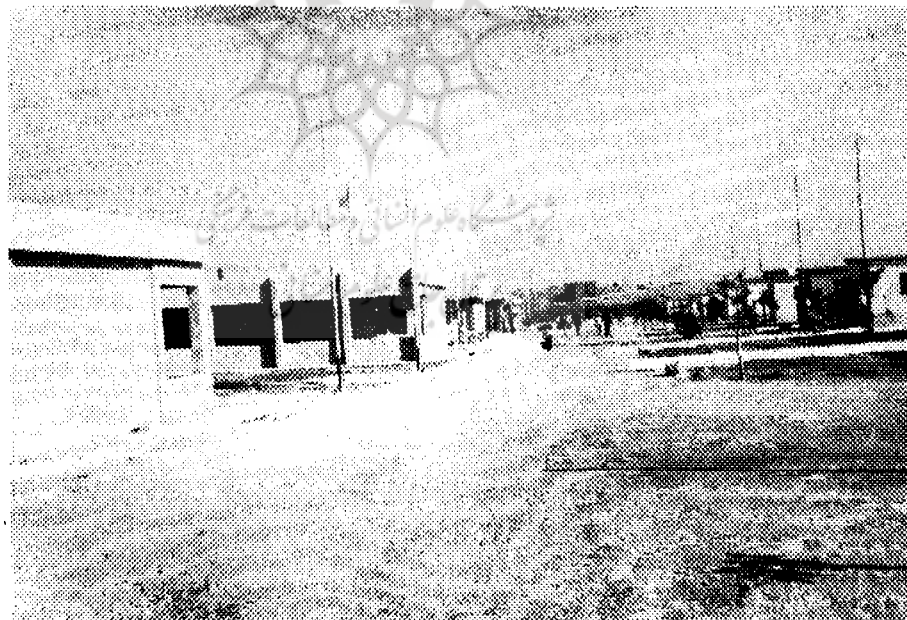
روز دوم ورود به عمان روز جمعه بود جناب آقای قدر تو میل خودشان را فرستادند و برای ملاقات ایشان بمحل سفارت رفتیم. پس از دیدار گرم و محبت فراوان ساعتی بعد عازم «زیزیا» یا «جیره» شدیم.

«زیزیا» در مسافت ۲۵ کیلومتری جنوب غربی عمان قرار دارد. در این محل وبامر مؤکد شاهنشاه آریامهر بهزینة سازمان شیر و خورشید ایران شهرکی ساخته‌اند، که با خانه‌های يك طبقه مسجد، دبستان، با خیابان بندی و میدان زیبا بنا شده است. خیمه عده‌ای بالغ بر پنجهزار تن از آوارگان در همانجا برپاست که پس از پایان ساختمان باید در آن خانه‌ها ساکن شوند. این آوارگان که مردم اردن بآنها «نازحین» میگویند در نقاط مختلف این کشور با عده‌های پنجهزار تن و بیشتر و کمتر ساکنند و زیر خیمه‌ها بسر می‌برند. این آوارگان از روزیکه آمدیم بیرون و اسرائیل آغاز شده است بتدریج از منازل خود رانده شده‌اند و به قسمت شرقی اردن آمده‌اند. و در «زیزیا»، «جرش» «عجلون»، و نقاط دیگر بسر می‌برند. آوارگان زندگی در وقت باری دارند. بهر خانوار جیره معینی از آرد و آذوقه‌های دیگر داده می‌شود. زندگی چادر نشینی برای اینان مشکلاتی تولید کرده است.

اطفال این آوارگان نمیتوانند از تحصیل منظم برخوردار شوند. تأمین بهداشت آنان بخوبی میسر نیست. دولت شاهنشاهی ایران در عمان دو هیأت پزشکی دارد يك هیئت در زیزیا بسر می‌برند هیأت دیگری هم در (صلت) که شهری در دوازده کیلومتری



سردر مسجد - از ساختمان های شیر و خورشید سرخ ایران



خیابان اصلی مقابل عمارات عمومی
(از ساختمان های دولت شاهنشاهی ایران)



شمال عمان است و در آنجا بیمارستانی از طرف شیر و خورشید سرخ ساخته شده است. مراقبت دائمی سفارت ایران و حسن سلوک شخص سفیر موجب سرعت پیشرفت کار ساختمان شده است. ساختمان (زیربنا) موجب سر بلندی و غرور هر بیننده ایرانی است و دیدن آن اثری عمیق در من گذاشت. متأسفانه فرصت نشد بیمارستان (صلت) را ببینم. سرانجام رئیس دانشگاه عمان بوسیله وابسته مطبوعاتی سفارت از ورود بنده اطلاع یافت و قرار ملاقات مابرای روز دوشنبه دوازدهم فروردین گذاشته شد. (روز یکشنبه اول محرم و تعطیل رسمی کشورهای عربی است).

روز دوشنبه دوازدهم فروردین ساعت ۹ بامداد باتفاق آقای صبری وابسته مطبوعاتی سفارت شاهنشاهی بدیدار آقای رئیس دانشگاه عمان رفتم. آقای دکتر ناصرالدین اسد استاد دانشکده ادبیات و رئیس دانشگاه مردی ادیب، خوش بیان، متواضع است، بعربی فصیح بخوبی و بارعایت قواعد نحوی سخن میگوید. دانشگاه عمان نو بنیاد است. بیش از پنج سال از تأسیس آن نمیگذرد. تنها سه دانشکده دارد: ادبیات، علوم، اقتصاد و تجارت. دانشگاه بمساحتی بیش از یکمیلیون و دویست هزار متر است و در مسافت هفت کیلومتری شمال غربی عمان قرار دارد.

چون این زمین سالها پیش مدرسه کشاورزی بوده است، درختهای بسیار در



خیابان غربی بامساکن - از ساختمان های شیر و خورشید سرخ ایران



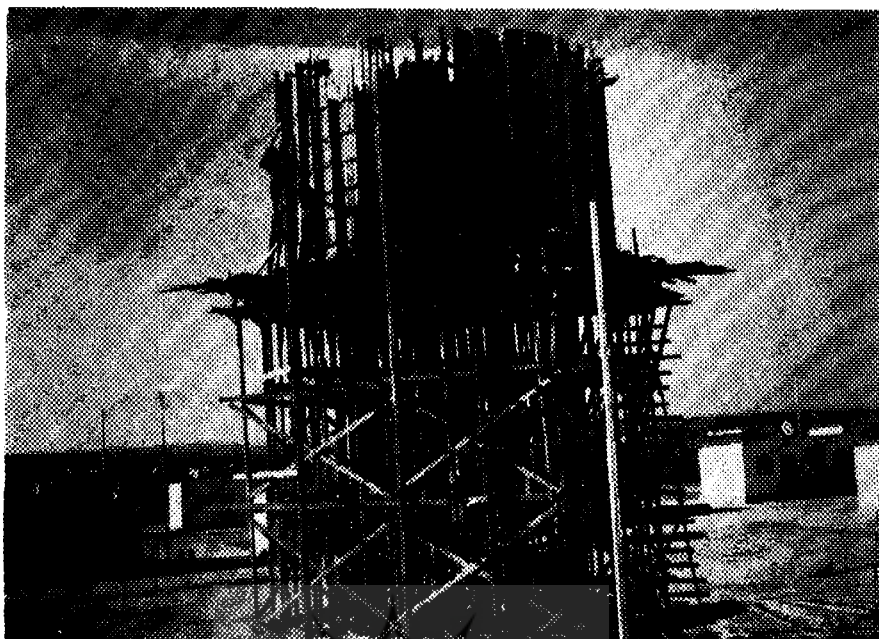
دفتر اداری اردوگاه (ساختمان شیر و خورشید سرخ)



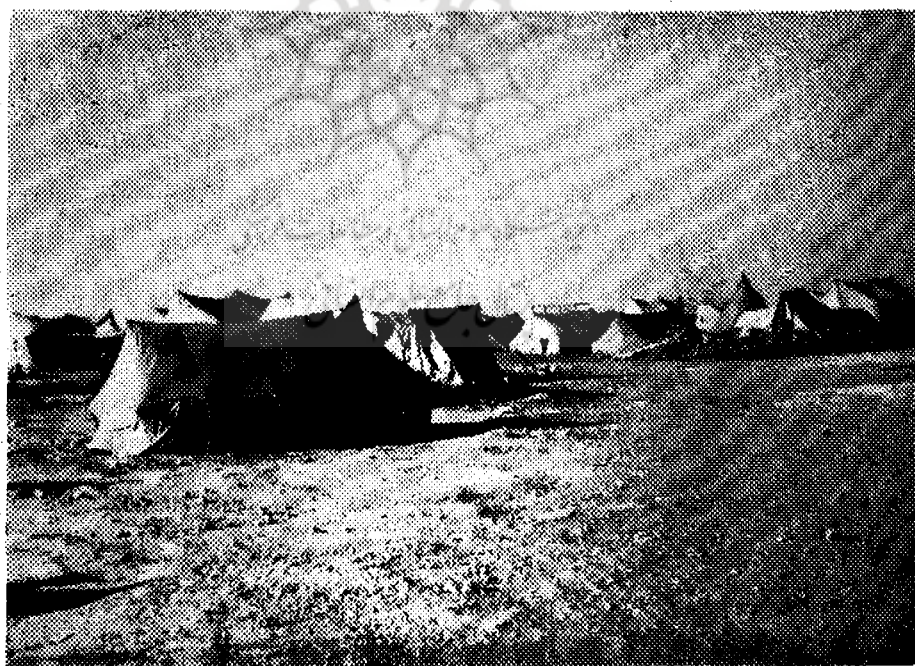
آن کاشته‌اند و امروز سرسبز شده است. در سال تحصیلی جاری ۱۶۶۴ تن پسر و ۵۴۳ تن دختر در این دانشگاه تحصیل می‌کنند. کتابخانه دانشگاه متجاوز از سی و پنج هزار کتاب دارد اما در این کتابخانه فقط یک جلد کتاب فارسی دیدم و آن هم دیوان خاقانی بود!

از امروز رسماً مهمان دانشگاه عمان هستم. رئیس دانشگاه پرسید می‌خواهید کجا برای شما اطاق آماده کنیم. گفتم من دانشجویی بیش نیستم و جای طالبان علم در مدرسه و نزد طلاب است می‌خواهم با برادران خود باشم تا بیشتر یکدیگر را بشناسیم. گفتم این درخواست را نمیتوانیم بپذیریم زیرا اطاقهای باشگاه چنانکه باید مجهز نیست. هر چه گفتم مقید به تشریفات نیستم نپذیرفتند. سرانجام در مهمانخانه سیلکت در جبل اللوئیده منزل کردم. این مهمانخانه نزدیک کلیه الاسلامیه یادانشکده دینی است و مسجد نوساز بزرگی هم دیوار بدیوار دانشکده ساخته‌اند. عصر همان روز به مسجد رفتم چند جوان، کتاب در دست در صحن مسجد راه میرفتند و درس حاضر می‌کردند یا بقول آن دانشمند ظریف حکمت مشاء می‌آموختند!

چون تازه وارد بودم نگاههای کنجکاوانه خود را بمن دوختند. یکی پیش آمد با هم سلام و احوالپرسی کردیم دیگران هم نزدیک شدند. پرسیدند کجائی هستی و چه دینی داری؟ گفتم ایرانی و مسلمانم. گفتند پس باید شیعه باشی، چون شنیده‌ایم ایرانیان



ساختمان برج آب نیمه تمام



چادرهای پناهندگان پیش از ساختمان اردوگاه



شیعه مذهب هستند. گفتم آری. پرسیدند همه مردم ایران شیعه مذهبند؟ گفتم نه عده‌ای هم سنی هستند و اندکی یهودی و نصرانی و زردتشی اند اما مذهب رسمی کشور ما شیعه است .

باید عرض کنم تا آنجا که تحقیق کردم در سراسر عمان شیعه منحصر بکارمندان سفارت شاهنشاهی ایران است. بعید نیست يك دو خانوار دیگر هم در عمان شیعه مذهب باشند، اما آنچه مسلم است مانند سوریا و لبنان همبستگی و تجمع برای اقامه مراسم مذهبی ندارند. بسیاری از مردم عمان شیعه ایرانی را جز آنچه هستند و بطریق دیگر میشناسند .

در توضیح آن باید بگویم که در حدود شصت سال پیش یعنی در ۱۳۲۲ هجری قمری بر اثر فتنه یزد و آشوبی که جلال الدوله براه انداخت گروهی از مردم یزد از پیروان عبدالبهاء عباس معروف به عباس افندی به عکا رفتند. در آن روزگار عکا جزء متصرفات دولت عثمانی بود. عباس افندی محلی را بنام (عدسیه) از حکومت عثمانی خرید و این مهاجران را در آنجا جای داد و آنان بکشاورزی و کارهای دیگر پرداختند و اندک اندک در آنجا برای خود زندگی و سروسامانی ترتیب دادند. میدانیم که عباس افندی در کشور عثمانی خود و پیروان خویش را دسته‌ای از شیعیان اعتدالی میشناساند

که بخاطر دوستی با خلفای راشدین از ایران رانده شده‌اند. با سابقه‌ای که عثمانیان از دوره شاه اسماعیل داشتند پیداست که این سخن خوب بجا می‌افتد بخصوص که خود او مرتب در جمعه و جماعت مسلمانان حاضر می‌شد. و بدین ترتیب فلسطینیان او و پیروانش را شیعه دانستند و گمان کردند که مذهب شیعه ایرانی همین مذهب است.

باری دوستان تازه کم کم بمن انس گرفتند. باهم روی زمین نشستیم. گفتند خوب شد مدتها بود پرسش‌هایی درباره ایران و شیعه داشتیم حالا فرصت بدست آمد. از پرسش‌های مذهبی بیمی نداشتیم زیرا سالها پیش در بغداد و بصره و دیگر شهرهای سنی نشین با این سؤال‌ها مانوس شده بودم. می‌ترسیدم باز داستان گله‌گذاری که همه جا مسأله روز بود پیش آید. خوشبختانه سخن‌بامسائل مذهبی آغاز شد و این را بفال نیک گرفتم.

یکی گفت راست است که شما شیعه‌ها می‌گوئید جبرئیل هنگام ادای رسالت پروردگار اشتباه کرد و بجای اینکه بخانه علی بن ابیطالب برود بخانه پیغمبر رفت و بخاطر همین است که شما بعد از هر نماز سه بار دستها را بلند میکنید و می‌گوئید «خان-الامین» (جبرئیل خیانت کرد)! من گمان میکردم همچنانکه قرن‌هاست از حکومت صفویه و عثمانی می‌گذرد و به نسبتی که ما از دوره شاه اسماعیل و شیبک‌خان دور شده‌ایم این پندارهای نادرست نیز ریشه کن شده و یا اثر آن از بین رفته و علم جای تعصب را گرفته است. ولی خیر، عقایدی که بر پایه مذهب باشد با شیر اندرون رود و با جان بدر آید، یادم آمد یکی از دوستان میگفت پانزده سال پیش در قاهره در محفلی بودم از من پرسیدند کجائی هستی. گفتم ایرانی و شیعه. جوانی فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق آنجا بود در تمام مدت به سرم نگاه میکرد. وقتی بیرون آمدیم دوست مصری من گفت میدانی چرا این جوان به سرتو نگاه میکرد. گفتم نه. گفت به اینها از کوچکی یاد داده‌اند که شیعه‌ها شاخ دارند تو که گفتی شیعه هستی می‌خواست به بیند ساخت کجاست! خدایا حالا جواب این لیسانسیه علوم دینی را چه بگویم و چگونه او را بخطای وی متوجه سازم. گفتم این سؤال شما بهمان اندازه درست است که يك شیعه عامی از شما بپرسد راست است شما هم دم دارید! تعجب کرد. گفتم برادر، غرابت سؤال تو برای من کمتر از سؤال من از تو نیست. من از شما دانشجویان روشنفکر انتظار نداشتم مثل پیرزنهاي چهارصد سال پیش فکر کنید کمتر زحمتی که باید بخورید دهید

اینست که اعتقادات صدوق یا کتاب اصل الشیعه کاشف الغطاء یا المراجعات شرف-الدین را مطالعه فرمائید . گفت اصل الشیعه کاشف الغطاء را خوانده‌ام . گفتم پس تصدیق کن که سئوالت بیجا بود .

جوان دیگری موضوع بحث را برگرداند و سخن اسرائیل رابمیان کشید و گفت شما درباره ما چه نظری دارید . گفتم آنچنانکه مسلمانی معتقد بخدا و رسول میاندیشد . هر مسلمانی بالطبع از اینکه برای نخستین بار در تاریخ اسلام بانگ اذان در مسجد الاقصی متوقف میگردد آزرده است . شهرهای مقدس فلسطین از آن عرب نیست بهمه مسلمانان تعلق دارد . بنابراین ماهم مثل شما از این پیش آمد نگرانیم و پیروزی شما را آرزو داریم .

سئوال دیگری این بود که آیا ایرانیان نماز را بفارسی میخوانند؟ گفتم تاروزی که من در تهران بودم هنوز دامنه نهضت فارسی گوئی به نماز و قرآن نرسیده بود و خوشبختانه قرآن کوچکی همراه داشتم نشان دادم و دیدند بعربی است . کم کم نگاهها و چهرهها دوستانه گردید . آثار محبت توأم باشرم زدگی در قیافه آنان خواندم . پرسشها فراوان بود ولی وقت میگذشت . قرار گذاشتم شبهای دیگر در همین مسجد بیائیم و باهم گفتگو کنیم .

پانزدهم فروردین ماه شورای دانشکده ادبیات بر نامه سخنرانی مراتصوب کرد . قرار است هر هفته دو سخنرانی در تالار دانشکده ادبیات ایراد شود . روز شنبه هفدهم فروردین ماه ساعت ۱۰ صبح باتفاق رئیس دانشکده و چند تن از استادان به تالار سخنرانی رفتیم . از قدرت پروردگار حتی برای نمونه يك دانشجو هم حاضر نبود . رئیس دانشکده پکرشد و مخلص هم از او بدتر ، نگاهی بهم کردیم که در آن هزار معنی نهفته بود! من بیشتر از این تعجب میکردم که چسرا حتی يك مستمع هم نداریم . باز اگر يك دوتن بودند میگفتم دیگران علاقه نداشته‌اند ... خوشبختانه نگرانی زیاد طول نکشید معاون دانشکده رسید و کاشف بعمل آمد که آگهیها را آخر روز پنجشنبه الصاق کرده‌اند روز بعد جمعه بوده و دانشجویان مطلع نشده‌اند و در نتیجه کسی از منبر امروز ما خبر نداشته است . دومین سخنرانی میبایست روز نوزدهم که مصادف با عاشورا است ایراد شود منبر امروز را برای آن روز ذخیره کردیم تا به بینیم بعد چه پیش میآید . باقی دارد